

Critical Studies in Texts and Programs of Human Sciences,
Institute for Humanities and Cultural Studies (IHCS)
Monthly Journal, Vol. 22, No. 4, Summer 2022, 75-97
Doi: 10.30465/CRTLS.2020.32954.1979

Formation of Ideas in Crisis

A Critical Review on the Book: *Spinoza and Politics* by Etienne Balibar

Behnam Joodi*

Abstract

The main focus of this article is a review of *Spinoza and Politics* by Etienne Balibar. Balibar's idea is that Spinoza's philosophy is essentially political. Balibar begins his study of Spinoza's philosophy with the argument that it cannot be understood as if it existed only on the transhistorical plane of pure theory and that, on the contrary, each of his major works must be understood as an intervention in a specific political and philosophical conjuncture. For this reason, according to Balibar, it is impossible to separate Spinoza's metaphysics from his politics, as if the latter were an application of the former. Instead, Spinoza's philosophy must be seen as political in its eternity, even its most speculative utterances constitute responses to certain political imperatives and are tied to specific historical stakes. It can be said that Balibar was influenced by Althusser in his study of ideas and uses Althusser's term "conjuncture". Accordingly, while examining innovation, methodological features, and Balibar's interpretation of Spinoza, we will point out the mistake of Persian translators in translating the "conjuncture" (conjuncture).

Keywords: Spinoza, New Spinozism, Etienne Balibar, Political Philosophy, Critical Situations.

* PhD in Political Thought, Department of Political Science, Science and Research Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran, Behnamj06@gmail.com

Date received: 18-02-2022, Date of acceptance: 23-05-2022



شکل‌گیری ایده‌ها در بحران: نقد کتاب اسپینوزا و سیاست

بهنام جودی*

چکیده

این مقاله به ارزیابی کتاب اسپینوزا و سیاست، نوشته اتین بالیار، می‌پردازد. ایده بالیار این است که فلسفه اسپینوزا سیاسی است. بالیار مطالعه فلسفه اسپینوزا را با این استدلال آغاز می‌کند که اگر اندیشه اسپینوزا را صرفاً نظریه‌ای بدانیم که در سطح فراتاریخی از نظریه محض قرار دارد، آن را نمی‌توانیم بفهمیم. درمقابل، هر یک از آثار بزرگ او باید به‌عنوان مداخله‌ای در شرایط فلسفی و سیاسی ویژه‌ای فهمیده شود. به همین دلیل، از نظر بالیار، تفکیک متافیزیک اسپینوزا از سیاست او ناممکن است، آن‌هم به‌گونه‌ای که انگار سیاست کاربرست متافیزیک است. فلسفه اسپینوزا را بایستی در کلیتش سیاسی در نظر گرفت، به‌نحوی که حتی نظورزانه‌ترین اظهارات اسپینوزا از پاسخ به ضروریات و الزامات مشخص سیاسی تشکیل یافته است و با شرایط تاریخی ویژه‌ای گره خورده است. بالیار در مطالعه ایده‌ها از لویی آلتوسر تأثیر پذیرفته است و از اصطلاح آلتوسری «conjuncture» استفاده می‌کند. ضمن برجسته‌کردن نوآوری، ویژگی روشی و تفسیر او از اسپینوزا به خطای مترجم‌های فارسی در ترجمه «conjuncture» به «اتصال» اشاره خواهیم کرد و نشان خواهیم داد که، برخلاف ادعای مترجم‌ها، نه‌تنها اسپینوزا «فیلسوف اتصالی» نیست، بلکه «فیلسوفی بحران‌اندیش» است.

کلیدواژه‌ها: اسپینوزا، اسپینوزیسم، بالیار، فلسفه سیاسی، وضعیت بحران، ارتباطات.

* دکترای علوم سیاسی، اندیشه سیاسی، گروه علوم سیاسی، دانشکده حقوق، الهیات و علوم سیاسی،

دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات، تهران، ایران، Behnamj06@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۱۰/۲۹، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۳/۰۲



۱. مقدمه

بندیکتوس باروخ د اسپینوزا (Baruch de Spinoza 1632-1677)، فیلسوف خردگرای هلندی، مهم‌ترین رساله‌ای که در زمان حیاتش انتشار پیدا کرد، در سال ۱۶۷۰ رساله درباره الهیات سیاسی بود و آن‌گونه که خود او گفته است:

اندیشیدم که با انجام کاری شایسته و سودمند نشان دهم که نه تنها از آزادی گزندی به دیانت و امنیت کشور نمی‌تواند برسد، بلکه نمی‌توان بدون نابودکردن صلح و امنیت خود کشور و دیانت از آن امتناع کرد (Spinoza 2007: 7).

از همین رو، اسپینوزا نخستین اثر خود را به «نقادی مبانی دیانت یهودی، توضیح نسبت دیانت و سیاست، و دفاع از آزادی اندیشه فلسفی» (طباطبایی ۱۳۹۷: ج ۱، د ۳، ۱۷۰) اختصاص داد تا موضع خود را در باب «مطلقه‌گرایی» دینی و سیاسی روشن کند. در سال ۱۶۷۵، اسپینوزا قصد داشت که رساله اخلاق را منتشر کند، اما شایعاتی که درباره او پراکنده شده بود، او را مجبور کرد از این کار صرف‌نظر کند. او در رساله اخلاق توضیح می‌دهد که «گناه، درست‌کاری، عدالت، بی‌عدالتی، و آزادی انسانی چیست» (اسپینوزا ۱۳۹۲: ۴۱). رساله اخلاق نخستین اثری بود که اسپینوزا از نقادی وضع موجود فراتر رفت و تلاش کرد تا طرحی نو دراندازد. اسپینوزا در ادامه بحث رساله اخلاق و در واپسین سال‌های عمر خود به نوشتن رساله درباره سیاست مشغول شد که با مرگ مؤلف در ۱۶۷۷ ناتمام ماند.

اسپینوزا پس از مرگش، در زیر سایه هابز و دکارت، تقریباً تا سده بیستم فیلسوفی حاشیه‌ای بود، هرچند طی این سده‌ها از همان حاشیه اندیشه او تأثیراتی عمیق در اندیشه اروپایی نهاد. با وجود این، از میانه سده بیستم تلاش‌هایی گوناگون در اروپا در باب مطالعه و علاقه به فلسفه سیاسی اسپینوزا صورت گرفت و او را در مرکز بحث نظریه‌پردازان و متفکران سیاسی قرار داد. اسپینوزا مدت‌ها بود که در تاریخ اندیشه سیاسی فیلسوفی حاشیه‌ای بود و به تبع آن در ایران نیز به اندیشه سیاسی او توجهی نشد. در اروپا، اسپینوزا زیر سایه سنگین هابز و دکارت در حاشیه قرار گرفته بود، اما از همان حاشیه او تأثیرات خود را در فیلسوفان و جریان‌های گوناگون فکری داشته است و آن‌ها را به ستایندهان خود تبدیل کرده است. گویا «هگل در درس‌گفتارهایی در باب تاریخ فلسفه گفته بود که "پیرو اسپینوزا بودن آغاز اساسی فلسفه است"». اندیشه اسپینوزا متفکرانی مانند لسینگ، شلینگ، یاکوبی، گوته، هاینه، دیدرو، کانت، نیچه، و برگسون را با چالش مواجه کرد. فلسفه اسپینوزا

بعد از مرگش تقریباً با هرگونه گرایش فلسفی همراه شد؛ از آتئیسم، پانتئیسم، ناتورالیسم تا ماتریالیسم، فاتیالیسم تا دترمینیسم» (Williams 2002: 371).

اسپینوزا موافقان و مخالفان بسیار یافت و فلسفه او «حرکتی عظیم به‌وجود آورد»، به‌گونه‌ای که «افکار دو قرن را تغذیه کرد». آنچه جالب توجه است گرایش‌های جریان فکری چپ به اسپینوزاست، به‌گونه‌ای که «مارکس از او به‌نیکی یاد کرد. انگلس فلسفه او را بالاترین افتخار فلسفه زمان خواند. پلخائف... ریشه ماتریالیسم دیالکتیک را در فلسفه اسپینوزا دید» (جهان‌گیری ۱۳۷۶: مقدمه بر اخلاق، نوزده و بیست‌ودو). توجه جریان‌های چپ به اسپینوزا تا به امروز ادامه یافته و اوج آن در سده بیستم بوده است، چنان‌که در هر دوره‌ای که مارکسیسم با بحرانی درونی مواجه می‌شد:

به‌موجب ثبات و گسترش سرمایه‌داری پس از قسمی بحران اقتصادی و/یا سیاسی که بحران «نهایی» خوانده شده است، طی دهه‌های ۱۸۹۰، ۱۹۲۰، ۱۹۷۰، و ۱۹۸۰ شمار زیادی از مارکسیست‌های برجسته (از تالهایمر تا نگری)،... به‌سوی فلسفه اسپینوزا چرخش کرده‌اند (مونتگ ۱۳۹۷: ۲۰).

اسپینوزا و اندیشه سیاسی او از نیمه دوم سده بیستم مورد توجه ویژه متفکران فرانسوی قرار گرفت و تفسیرهایی رادیکال را از اسپینوزا ارائه کردند. یکی از متفکران چپ در فرانسه که توانست تفسیری ماتریالیستی و رادیکال را از اندیشه اسپینوزا ارائه دهد و از اساس فلسفه او را سیاسی دانست، اتین بالیبار است. او در کتاب *اسپینوزا و سیاست* تفسیری ویژه و بدیع را ارائه کرد، چنان‌که برخلاف تفاسیر موجود، او فلسفه اسپینوزا را فلسفه‌ای سیاسی دانست. خوانش بالیبار از اسپینوزا و بسط ایده‌های او به‌عنوان «ایده‌های بدیل» برای «وضعیت بحران» معاصر و ازسوی دیگر، رویکرد بالیبار به خوانش ایده‌ها، بازسازی وضعیت تاریخی، و بحرانی که در آن‌ها متفکران نظریه‌پردازی کرده‌اند، تحت‌تأثیر اندیشه اسپینوزاست.

بر همین اساس، در این نوشتار در چند بخش به بررسی خاستگاه اسپینوزیسم چپ، پس از نیمه دوم سده بیستم و معرفی مؤلف، تحلیل محتوایی کتاب، و ارزیابی شکلی و روشی کتاب مذکور می‌پردازیم و با اشاره‌هایی به خطای مترجم‌ها در ترجمه اصطلاح آلتوسری «conjuncture» به «اتصال» در بحث ارزیابی روش مؤلف، با اتکا به بحث بالیبار، نشان خواهیم داد که برخلاف ادعای مترجم‌ها نه‌تنها اسپینوزا «فیلسوف اتصالی» نیست، بلکه «فیلسوفی بحران‌اندیش» است که «گستی» با پیشینیان ایجاد کرده و به «وضعیت بحران» خود پاسخ داده است. مشخصات دقیق کتاب به این صورت است:

اتیین بالیبار (۱۳۹۷)، *اسپینوزا و سیاست*، ترجمه فؤاد حبیبی و امین کرمی، تهران: ققنوس، ۲۴۸ صفحه.

۲. زمینه فکری مؤلف

از اواسط سده بیستم در اروپا توجه به اندیشه اسپینوزا، به‌ویژه اندیشه سیاسی او، مورد توجه قرار گرفت. البته، «تا پیش از این، متافیزیک، اخلاق، و سیاست اسپینوزا در پرتو خوانشی هابزی-هگلی از او تفسیر می‌شد» (نجف‌زاده ۱۳۹۲: ۱۳۸)، به‌گونه‌ای که اغلب پژوهش‌های انگلیسی‌زبان درباره نظریه سیاسی اسپینوزا بر نظریه او «درباره قرارداد اجتماعی و شکل‌گیری دولت‌ها و دین اسپینوزا به هابز تأکید می‌کردند» (Livingston 2005: 7)، اما در فرانسه و با جریان «چپ»، اسپینوزا مورد توجه ویژه قرار گرفت، چنان‌که او را جای‌گزین هگل کردند و تفاسیری گوناگون و ماتریالیستی را از فلسفه اسپینوزا ارائه کردند. می‌توان این پرسش را مطرح کرد که چرا اسپینوزا توسط جریان «چپ» جدید مورد توجه قرار گرفت؟

در پاسخ به پرسش بالا می‌توان چند نکته را مطرح کرد. در اروپای دهه ۱۹۷۰، جریان چپ با «ازدست‌رفتن ایمان به شرح‌های ارتدوکس هگلی در باب سیاست و ازدست‌رفتن ایمان به مارکسیسم ارتدوکس» مواجه شد. این «ازدست‌رفتن ایمان» به‌واسطه یکی از تأثیرگذارترین جریان‌های «هگلیانیسم خلاف عادت» بود که شیوه‌های «نقد اجتماعی و فرهنگی پسا‌ساختارگرایانه» را ارائه کرد و موجب ایجاد «مجموعه‌ای جدید از درک و دریافت فلسفی» شد، اما برای آن‌هایی که با چپ‌گرایی سنتی همراه بودند، اهداف و آرزوهای هگلیانیسم پسا‌ساختارگرا «به‌طرزی رادیکال نابسنده» به‌نظر می‌رسید، به‌طوری‌که در نظر آن‌ها هرگونه مشرب فلسفی رادیکال جدید باید با این نکته شروع شود که «کم‌وبیش هگلیانیسم را به‌عنوان طرقي شناسایی کند که به جهان نئولبرال مشروعیت فلسفی می‌دهد». سپس، با نفی هگل، رادیکالیسمی را باید پیش گرفت. برای مثال، در نظر آنتونیو نگری، «در زمینه وضعیت سیستمیک جدید»، به یک «هستی‌شناسی محوری رادیکال» در گفتار فلسفی منجر شود که در جهت «تأیید حقیقت انقلابی چپ و فهمی ماکیاویلیانی از چگونگی ایجاد جنبش‌های جدید سیاسی» تلاش کند. چنین رادیکالیسمی به‌خوبی می‌تواند به‌عنوان «بیان‌های جهانی و جهانی‌ساز حقایق فلسفی چپ عمل کند». از همین رو بود که جست‌وجو در میان برخی از سیاسی‌ترین عناصر فکری روشن‌فکران چپ

برای سیاستی جدید از «بازسازی سیاسی» آغاز شد که «خلاقیات و تصدیق» را از آن‌ها بیرون کشید و تصورات فلسفی مبتنی بر «میل و شور را به‌عنوان ابزارهای خودتوان‌مندسازی جمعی» در کانون بحث قرار داد. در این زمان، چپ مجبور بود که از نقطه آغاز بدیل فلسفی، درمقابل هگلیانیسم، آغاز کند تا «مشارکت‌های مستمر سیاسی» را شکل دهد (Turnbull 2010: 1-2). در بستر چنین تحولاتی بود که جریان چپ دچار تحولاتی شد که به‌شدت نیازمند تمسک‌جستن به فیلسوفی بود تا هرآن‌چه می‌خواهند از دل اندیشه او بیرون بکشند.

ازسوی دیگر، با تحولات ایجادشده در جریان چپ که مهم‌ترین آن «بحران هگلیانیسم» بود، اسپینوزا موردتوجه چپ‌ها قرار گرفت، تاحدی‌که او را جای‌گزین هگل کردند و اسپینوزا درمقام شخصیت فلسفی اصلی در گفتار نظری چپ جدید ظاهر شد. در نگاه نخست، شاید عجیب به‌نظر برسد که چرا چپ اروپایی فلسفه اسپینوزا را جذاب و جالب یافت؛ همان کسی که فلسفه او با «ناتورالیسم و فردگرایی» در تحولات اوایل دوران مدرن به‌کمک و هم‌راهی «فلسفه لیبرالیسم» آمده بود (ibid.: 2). چرا جریان چپ از هگل و دیالکتیک او به اسپینوزا تغییر جهت داد تا راه فلسفی رادیکال جدیدی بیابد؟ این‌جا می‌توان به دو نکته اشاره کرد. نخست این‌که در سده بیستم برخی از متفکران چپ، مانند آلتوسر، به این نتیجه رسیده بودند که در اندیشه مارکس جای نظریه‌ای درباب سیاست و دولت، که حوزه عمل سیاسی است، خالی است. ازهمین‌رو، توجهات از «سرمایه» به «دولت» جلب شده بود. ازسوی دیگر، پیشرفت‌های حاصل‌شده با مطالعات «اسپینوزیسم جدید» نشان می‌داد که اسپینوزا نخستین فیلسوف مدرن است که تلاش کرده است تا سیاست و اخلاق رادیکال «ماتریالیستی» را مبتنی بر جنبه‌های حسی زندگی انسان بسازد. در نتیجه، دو فقدان را که چپ احساس می‌کرد، یعنی فقدان نظریه دولت و نیاز به چگونگی ایجاد جنبش‌های سیاسی، در اسپینوزا یافت. ازهمین‌رو، به‌خوبی می‌توان دید که چرا چپ به اسپینوزیسم چسبیده است، زیرا او نخستین فیلسوف رادیکال تأثیرگذار بود؛ کسی که پرسش‌ها از کنش رادیکال سیاسی را به پرسش‌هایی از چگونگی قدرت‌مندساختن بدن‌ها ربط داد.

پیش از توجه ویژه چپ‌ها به اسپینوزا در فرانسه، اسپینوزاپژوهی در فرانسه سابقه داشت، به‌گونه‌ای که از اواخر قرن نوزدهم تا اوایل سده بیستم متفکرانی مانند «ژول لاینو، امیل آگوست شارتییه آلن، لئون برونشویک، و ویکتور دلبو» نسل نخست اسپینوزاپژوهان بودند. نسل دوم از اواخر دهه ۱۹۵۰ تا ۱۹۸۰ شکل گرفت که شامل «فردینان آلکیه،

مارسیال گرو، الکساندر مترون، ژیل دلوز، و لوئی آلتوسر» می‌شود. نسل دوم اسپینوزاپژوهان عمدتاً متفکران چپ بودند. نسل سوم نیز اغلب شاگردان نسل دوم بودند؛ مانند «پی‌یر ماشری، اتیین بالیبار، پی‌یر فرانسوا مورو، و آنتونیو نگری» (نجف‌زاده ۱۳۹۲: ۱۳۹). به‌هرروی، اسپینوزیسم جدید را، که جریان چپ به‌راه انداخت، می‌توان به آثار آلتوسر، بالیبار، و فیلسوف سیاسی فراموش‌شده پیر ماشری بازگرداند. همه آن‌ها اسپینوزا را به‌خاطر ماتریالیسم ضد اومانیستی او ستایش می‌کردند (Turnbull 2010: 3). یا، در روایتی دیگر، اسپینوزیسم جدید از دل پژوهش‌های آلتوسر، بالیبار، ژیل دلوز، الکساندرن مترون، و آنتونیو نگری بیرون آمد (Kochin 2001: 203). در میان این متفکران، اتیین بالیبار، که شاگرد آلتوسر بود، همان مسئله چپ‌ها را که به فقدان نظریه دولت و نیاز به چگونگی ایجاد جنبش‌های سیاسی اشاره داشت، برگرفت و تفسیری رادیکال و ماتریالیستی را از فلسفه اسپینوزا ارائه کرد و از اساس آن را سیاسی دانست.

۳. بررسی اندیشه مؤلف

اتیین بالیبار (Etienne Balibar 1942-) فیلسوفی مارکسیست و نظریه‌پرداز سیاسی فرانسوی شناخته شده است. بالیبار مدرک کارشناسی فلسفه را در سال ۱۹۶۳ از دانشگاه École Normale Supérieure و هم‌زمان دیپلم مطالعات عالی را از دانشگاه پاریس (سوربون) دریافت کرد. در سال ۱۹۸۷، او مدرک دکترای فلسفه، *Cum Laude*، را از دانشگاه کاتولیکی نایمخن (Nijmegen) هلند با رساله‌ای در باب تناقض بی‌پایان: عناصر فلسفه در تاریخ دریافت کرد. بالیبار رساله استادی خود را از دانشگاه پاریس ۱ در سال ۱۹۹۳ به‌تمام رساند و دکترای افتخاری را از دانشگاه ارسطو تسالونکی یونان در سال ۲۰۰۵ دریافت کرد. تمرکز فکری و پژوهشی بالیبار بر مسائلی از قبیل «ماتریالیسم تاریخی»، «نظریه انتقادی»، «اخلاق»، و «فلسفه سیاسی» است. او در پروژه‌های دانشگاهی بسیاری شرکت داشته است که نخستین آن، در جایگاه شاگرد لوئی آلتوسر بین سال‌های ۱۹۶۰-۱۹۶۵، در قالب یک کار نظری گروهی با عنوان *خواستش سرمایه* (۱۹۶۵) منتشر شد. بالیبار آثاری متعدد را منتشر کرده است: *اسپینوزا و سیاست* (۱۹۸۵)، *نژاد، ملت، طبقه* (همراه با امانوئل والرشتاین ۱۹۹۱)، *فلسفه مارکس* (۱۹۹۳)، *سیاست و صحنه رخدادی دیگر* (۲۰۰۲) و *ما، مردم اروپا؟ تأملاتی درباره شهروندی فراملی* (۲۰۰۴). بالیبار استاد بازنشسته فلسفه اخلاق و فلسفه سیاسی دانشگاه پاریس است و در دانشگاه‌های آمریکایی نیز به تدریس پرداخته است.

باتوجه‌به عناوین آثاری که بالیبار منتشر کرده است، می‌توان طرحی از شکل‌گیری اندیشه او را ترسیم کرد و نشان داد که کتاب اسپینوزا و سیاست چه جایگاه و کارکردی را در اندیشه او دارد. بر همین مبنا، می‌توان در بخش‌های بعدی به تحلیل و ارزیابی آن کتاب پرداخت. بالیبار مسیر اندیشیدن خود را زمانی که شاگرد آلتوسر بود، هموار کرد و با تفاسیر درخشان خود از متون مارکس، در پروژه‌ای که او در جایگاه دانشجوی لوئی آلتوسر آغاز کرده بود، در سطح بین‌المللی تحسین شد. بالیبار کار با آلتوسر را این‌گونه توضیح می‌دهد که آلتوسر «مطالعه معرفت‌شناسی مارکسیسم را تشویق می‌کرده است». به عبارتی، «آن‌چه که درون آن می‌توان و نمی‌توان اندیشید». حرکت در این مسیر که آلتوسر مشخص کرده بود، به بالیبار کمک کرد تا او «آپوریایی» را در اندیشه مارکس تشخیص دهد که به‌شدت در فرانسه‌ای که بالیبار در آن زندگی می‌کرد، لازم به‌نظر می‌رسید. به عبارتی، می‌توان این‌گونه گفت که نظریه بالیبار در «وضعیت بحران» که در آن زندگی می‌کرد، شکل گرفت. او نخست این نکته را فهمید:

... که «آنارشسیسم نظری» ذاتی در مارکسیسم نافی ابزارهایی است که سوسیالیسم دولتی شوروی با آن سلطه ایجاد کند، در گفتاری که در آن با ازمیان برداشتن دولت راه را برای پشتیبانی از دولتی مطلقه باز کرده‌اند. نکته دوم پوپولیسم ناسیونال دولت‌های دموکراتیک سرمایه‌دار بود؛ جایی که در آن افراد از دولت پروا دارند. به‌ویژه آن‌هایی که از قدرت محروم یا دور گذاشته شده‌اند. اما آن‌ها هم‌چنان از نابودشدن و تجزیه دولت بیش از بقیه می‌هراسند.

پس، آنارشسیسم نظری ذاتی در مارکسیسم نافی سلطه و دولت مطلقه است و افرادی که در نظام سرمایه‌داری زندگی می‌کنند، حتی آن‌هایی که از قدرت بازمانده یا دور نگه داشته شده‌اند، از این در هراس‌اند که روزی چیزی به‌نام دولت وجود نداشته باشد. بالیبار، با شناسایی این نکته، سنت مارکسیستی و آنارشستی را به‌باد انتقاد گرفت که «هرگز این مسئله را درک نکرده‌اند» و بابت آن «بهای گزاف پرداخته‌اند». از همین رو، او برخلاف مارکسیسم سنتی به پیش‌بینی ازمیان‌رفتن ناسیون یا دولت نمی‌پردازد، بلکه به‌جای آن به «تعریف و ترکیب‌بندی دوباره آن‌ها» می‌پردازد (Reid 2008: 69-70). همین ترکیب‌بندی و تعریف دوباره ناسیون و دولت بر مبنای اندیشه اسپینوزا به‌انجام می‌رسد.

تجربه بالیبار برای چنین اندیشه‌ای یا آن‌چه موجد تلاش بالیبار برای بازتعریف و ترکیب مجدد ناسیون و دولت شد و هم‌چنین، او را به بازاندیشی نظریه مارکسیستی و پراکتیس

ره‌نمون کرد، مواجهه با سیاست «نئوراسیست»، به‌ویژه در فرانسه، بود. از همین رو، بالیبار شروع به پیداکردن ریشه‌های «دولت - ملت» مبتنی بر هژمونی زبان و نژاد می‌کند، آن‌هم با توجه به تجربه فرانسه و آن را در سده نوزدهم می‌یابد که این ارزش‌ها را در مدارس، ارتش، و نهادهای دولتی نهادینه کرده‌اند. از این طریق است که «دولت شروع به تحمیل و شکل دادن معیارهایی برای هویت مردمان در اقلیت می‌کند» (ibid.: 71). از نظر او، دولتی که این‌گونه با یک نژاد خاص هم‌خو شده است، دیگر «مشروعیتی» ندارد. بالیبار شروع به بازتعریف دولت و ملت می‌کند. او در برابر این پرسش که درحالی‌که دولت به‌سادگی می‌تواند ناسیونالیسمی را حمایت کند که مبتنی بر نورم‌های قومی نباشد، چرا به حمایت و ترویج قومیتی ساختگی می‌پردازد؟ پاسخ می‌دهد:

ناسیونالیسم با خود نوعی نفی تمایز طبقاتی را حمل می‌کند که آن را به تناقض درونی می‌کشاند. به‌نوعی، دولت نیازمند ناسیونالیسمی ناسیونالیستی‌تر از ناسیونالیسم است؛ نوعی ناسیونالیسم «مازاد» یا «اضافی». این ناسیونالیسم مازاد به‌وسیله قومیتی ساختگی ایجاد می‌شود و نتیجه آن «نئوراسیسم» است. دولت خود را به‌عنوان تحقق فرهنگی یک قوم مشروعیت می‌بخشد، اما در واقع خودش خالق آن است. بالیبار، با نگاهی به تمایزبخشی فرهنگی نئوراسیسم در فرانسه اواخر سده بیستم، معتقد است که «ارتباط با دیگری» که مبتنی بر تمایزبخشی فرهنگی یا جامعه‌شناختی بود، انحراف از آن هرگز آسان نبوده است. این ارتباط با دیگری به‌واسطه مداخله دولت بوده است. از همین رو، دولت ناسیونالیست فرانسه تصمیم گرفته است که چه کسی وارد اجتماع شود و چه کسی از آن خارج شود. این امر، با جهانی‌شدن، دولت - ملت را تبدیل به چیزی می‌کند که قدرت خود را در اعمال نقش پلیسی بر ناسیونالیته و شهروندی می‌بیند (ibid.).

بالیبار به شکل‌های گوناگون به بررسی این پدیده می‌پردازد. همین امر، با توجه به چرخش نظر چپ جدید از «سرمایه» به «دولت»، باعث توجه ویژه او به اسپینوزا برای ایجاد ناسیونی جدید از انبوه خلق یا توده‌ها و ایجاد نظامی سیاسی برپایه نیرو و حق تک‌تک خلاق می‌شود که به‌دنبال دموکراسی است و قضیه‌ای جدید از «ارتباطات» را در بین خلق مطرح می‌کند که همگی جای‌گزین دولت - ملت پیشین، یا نئولیبرال، و نئوراسیست است و همه این‌ها را از فلسفه اسپینوزا بیرون می‌کشد. کانونی‌ترین مفهومی که بالیبار در تفسیر رادیکال‌ش از اندیشه اسپینوزا بیرون می‌کشد مفهوم «ارتباط» است؛ مفهومی سیاسی - اجتماعی که بر رابطه فرد با فرد و مردم با دولت می‌پردازد و مفاهیمی مانند «میل»، «نیرو»،

«قدرت»، «انبوه خلق»، و «دولت» در دایره معنایی آن قرار می‌گیرند. توسکانو، به بهترین وجه، در این عبارات ایده بالیبار را بیان کرده است:

بالیبار، از ره‌گذر اسپینوزا، به تولید نظریه‌ای در باب ارتباطات می‌پردازد که برخلاف نظریات کسانی مثل هابرماس و آپل «استعلایی» نیست و حتی می‌توان گفت که از زمان خود جلوتر است. مفهوم ارتباط به ما اجازه می‌دهد تا از آنتی‌تزدادرست بین جامعه‌پذیری طبیعی و نهادی‌شده، که در نظریه سیاسی کلاسیک بسیار رایج است، فراتر رویم. در ساخت یک جامعه به‌مثابه گسترش اراده و بسط طبیعت انسانی، انسان‌ها عواطف و تعقل را به یک‌دیگر مرتبط می‌سازند. هیجان و تعقل شیوه‌های ارتباط میان بدن‌ها و بین ایده‌های بدن‌ها هستند. یک رژیم سیاسی به‌نوبه خود به‌مثابه یک نظام انتقال و ارتباط تعریف می‌شود. آنچه در تغییر سیاسی در معرض خطر است تغییر و تبدیل خلق و خو و سرشت جمعی است. در چهارچوب اسپینوزا، سیاست می‌تواند به منزله تقلا و مبارزه برسر تغییر شیوه ارتباط و انتقال بازتعریف شود که، با جای‌گزین کردن هیجان‌ات توده با خرد جمعی از طریق مفاهیم و تصورات مشترک، ما را قادر می‌سازد تا لذت (تصدیق کنشی که تحت سلطه عقل و آگاهی از ضرورت است) را در زندگی انبوه خلق بیابیم. این امر به ما امکان می‌دهد تا خرد متجسم در یک خیر سرایت‌پذیر را در کنار آن بربریتی قرار دهیم که بر اجتماعی غالب است که از ترس و تقلید فاقد روحیه همکاری تشکیل شده است. بنابراین، در ارتباط و انتقال است که متوجه می‌شویم چگونه فعل صیانت نفس و همکاری درواقع یکی هستند. اکنون انبوه خلق می‌تواند ورای ترس و چندگانگی‌اش حرکت کند و براساس مفهوم ارتباط به‌مثابه یک تبادل و ارتباط آزاد میان هستی‌های منفرد و تکین بازتعریف گردد. بنابراین، آنچه با آن روبه‌رو هستیم، نه صرف آزادی اندیشه، بلکه الزاماً آزادی ارتباط است (توسکانو ۱۳۹۸).

۴. بررسی محتوای اثر

در کتاب اسپینوزا و سیاست بالیبار می‌خواهد «پای خواننده را از مجرای سیاست اسپینوزا به فلسفه وی» بگشاید که، با اتکا به قرائتی دقیق و منسجم از آثار اسپینوزا، «وحدت این دو قلمرو- سیاست و فلسفه- را در تفکر اسپینوزا» نشان دهد (بالیبار ۱۳۹۷: ۴۱-۴۳). به عبارتی، او متافیزیک را بنیان اندیشه سیاسی اسپینوزا می‌داند. رویکرد بالیبار درقبال اندیشه اسپینوزا خوانشی «ماتریالیستی و رادیکال» است. بالیبار، براساس روشی که اتخاذ کرده

است، کتاب را در پنج فصل تنظیم کرده است و هر فصل چند بخش دارد. او در فصل‌های اول و دوم به زمینه و زمانه اسپینوزا و رساله الهیات سیاسی، در فصل سوم به رساله سیاسی، در فصل چهارم به رساله اخلاق، و در فصل پنجم به جمع‌بندی و نتیجه‌گیری پرداخته است. فصل نخست، با عنوان «حزب اسپینوزا»، در چهار بخش تنظیم شده است و نویسنده براساس رویکرد ویژه‌ای که به خوانش تاریخی متن‌ها دارد، تلاش می‌کند تا به روشن‌کردن این مسئله پردازد که رساله الهیاتی-سیاسی از آزادی چه معنایی مراد می‌کند است که او را از صرف دسته‌بندی سیاسی-دینی‌ای فراتر می‌برد که در هلند وجود داشت. بالیبار پاسخ را در وحدت فلسفه و سیاست در اندیشه اسپینوزا می‌داند؛ یعنی اسپینوزا سیاست را فلسفی توضیح می‌دهد و بر همین اساس است که پرسش‌های اسپینوزا در رساله سیاسی در باب «طبیعت یقین (و بدین‌سان ارتباط ما بین «حقیقت» و «مرجعیت») و درباره ارتباط بین آزادی و حق یا «قدرت فرد» صورت‌بندی شده است (بالیبار ۱۳۹۷: ۴۷-۵۰).

فصل دوم، با عنوان «مسئله الهیاتی-سیاسی: مانیفستی دموکراتیک»، در چهار بخش ترتیب یافته است و امتداد بحث فصل پیشین است. در این فصل، بخش سیاسی رساله الهیات سیاسی مورد بررسی قرار می‌گیرد. از نظر بالیبار، «رساله الهیاتی-سیاسی خطوط کلی مضامین عمده‌ای را ترسیم می‌کند که به فلسفه تاریخ وی ساختار می‌بخشد» (همان: ۱۰۸). بر همین اساس، در رساله الهیاتی-سیاسی، مفاهیم تئوکراسی، پادشاهی، و دموکراسی «جای نظام‌های دیگر و سنتی‌تر را در امر طبقه‌بندی رژیم‌های سیاسی می‌گیرند» (همان: ۱۱۱). از همین رو، به بحث رابطه بین حاکمیت دولت و آزادی فردی می‌پردازد. سپس، به پرسش از تزی می‌پردازد که بنیان دموکراسی در «طبیعت» قرار دارد. در ادامه، به بحث درباره برداشت اسپینوزایی از تاریخ و درنهایت به «روش بدیع اسپینوزا در طبقه‌بندی رژیم‌های سیاسی در قالب سه مقوله تئوکراسی، پادشاهی، و دموکراسی» می‌پردازد.

در فصل سوم، با عنوان «رساله سیاسی: قسمی علم دولت» که در پنج بخش ترتیب یافته است، بالیبار به دنبال طرح این مسئله است که اسپینوزا در رساله سیاسی از مبانی الهیاتی گذر و بر مبنای فلسفی بحث می‌کند:

منطق نظریه‌ای که اسپینوزا پیش می‌برد و هم اشارات و استلزامات سیاسی‌اش به طرز چشم‌گیری متفاوت با اثر پیشین هستند... البته، پیوستگی مشخصی نیز در کار است، بیش از همه، در «تعریف» حق طبیعی در چهارچوب قدرت... تزی که در رساله الهیاتی-سیاسی عرضه می‌شود این‌جا به زبانی دیگر بیان می‌شود (همان: ۱۲۲).

بالیبار معتقد است که ما با تغییری در اندیشه اسپینوزا مواجه هستیم. رساله سیاسی متعلق به «ژانری» کاملاً متفاوت است. از سوی دیگر، رساله الهیاتی - سیاسی مداخله‌ای مبارزه‌جویانه در مجادله‌ای هم‌عصر با نویسنده بود، اما رساله سیاسی «به‌منزله اثری نظری کندوکاوی در زمینه «بنیان‌های سیاست» و رها از محدودیت‌های هرگونه حادثه یا اوضاع و احوال خاصی عرضه می‌شود» (همان: ۱۲۳-۱۲۴).

فصل چهارم، با عنوان «اخلاق: قسمی انسان‌شناسی سیاسی»، سه بخش دارد. در کلیت آن تلاشی از جانب بالیبار است تا «به حل و فصل مسئله تعیین‌کننده دلالت متقابل فلسفه و سیاست» در اندیشه اسپینوزا بپردازد. بر همین اساس، از نظر بالیبار، اسپینوزا در رساله اخلاق به «بسط ایده‌هایی می‌پردازد که از تبدیل استدلال‌های رساله الهیاتی - سیاسی و رساله سیاسی به چهارچوب مفهوم تمام‌وکمالی برای (ایجاد) قسمی انسان‌شناسی (نظریه‌ای درباره طبیعت انسان) پشتیبانی می‌کنند». بالیبار برای نشان‌دادن این مدعا به بررسی سه مسئله می‌پردازد: ۱. جامعه‌پذیری، ۲. اطاعت، ۳. ارتباطات (همان: ۱۶۱-۱۶۲).

فصل پنجم، با عنوان «سیاست و ارتباطات»، ضمن این‌که تکرار و خلاصه مباحث فصول پیشین است، نتیجه‌گیری است و بالیبار تلاش می‌کند تا نشان دهد که «چگونه کل فلسفه اسپینوزا را، تا آن‌جا که متافیزیک را به امری جدایی‌ناپذیر... بدل می‌سازد... می‌توان به‌مثابه فلسفه بسیار بدیع و مبتکرانه ارتباطات فهمید». در همین جهت، از نظر بالیبار سه مسئله در اندیشه اسپینوزا موضوع اختلاف مفسران است: ۱. مسئله طبیعت، ۲. مسئله انسان، ۳. مسئله حق. او با تمرکز بر این سه مسئله و پی‌آمدهای آن بر این ایده پرتو می‌افکند:

... که فلسفه اسپینوزا، در وثیق‌ترین معنای این اصطلاح، قسمی فلسفه ارتباطات است - یا، حتی به‌بیانی بهتر، فلسفه حالات ارتباطات - که در آن نظریه شناخت و نظریه جامعه‌پذیری به‌نحو تنگاتنگی درهم تنیده شده‌اند (همان: ۱۹۷-۲۰۱).

در نهایت، بالیبار با طرح پنج نکته منتج از مباحث اسپینوزا کتاب را به‌پایان می‌برد: ۱. سیاست اسپینوزا به‌صورتی مشخص و انضمامی بر تمام چیزهایی مهر تأیید می‌زند که متافیزیک وی ما را به پیش‌بینی کردن آن‌ها سوق می‌دهد (همان: ۲۲۳)؛ ۲. به‌زعم اسپینوزا، طبیعت در عین حال تاریخ نیز هست: تاریخی بدون مقصود، اما در واقع نه فاقد فراشد و جنبش و دگرگونی» (همان: ۲۲۳-۲۲۴)؛ ۳- آزادی «نه حقی است که در بدو تولد به‌دست می‌آوریم و نه چشم‌اندازی معادشناختی... رهایی ما همواره پیشاپیش شروع شده است. در عمل، اگر تخیل میدان سیاست... است و اگر امیدها و ترس‌های توده‌ها... ذاتی تخیل

جمعی‌اند، آن‌گاه دولت ابزار ضروری رهایی‌مان به‌شمار می‌رود، به شرطی که دولت هم در پی رهایی خویش از طریق دموکراتیزه‌سازی خود باشد» (همان: ۲۳۴)؛ ۴. تفاوت بین آن‌هایی که فرمان می‌رانند و آن‌هایی که فرمان می‌برند به‌دلایلی بسیار مختلف تفاوتی است بین طبقه مسلط و تحت سلطه، اما این تفاوت در نهایت به تمرکز بر قسمی انحصار شناخت در سطح دولت منجر می‌شود که تحت نام آن طلب اطاعت می‌کند (همان: ۲۳۵)؛ ۵. «مسئله ارتباطات سیاسی... به ما رخصت می‌دهد به فراسوی بدیل مابین فردگرایی و سازوارگرایی (یا صنف‌گرایی) بدان نحو پا بگذاریم» (همان: ۲۳۵-۲۳۶).

۵. ارزیابی شکلی

کتاب اتین بالیبار به زبان فرانسه تحت عنوان *Spinoza et la Politique* در سال ۱۹۸۵ منتشر شد؛ کتابی کوچک در «چهار» فصل که مشتمل بر ۱۲۸ صفحه بود و از آن حدود پانزده صفحه به نمایه، گاه‌شماری اتفاقات سده هفدهم، و معرفی منابع برای مطالعه بیشتر اختصاص یافته بود. کتاب بالیبار تحت عنوان *Spinoza and Politics* در سال ۱۹۹۸ در پنج فصل توسط «پیتر اسنودن» (Peter Snowden) به انگلیسی ترجمه شد. در نسخه انگلیسی کتاب دو مطلب به نسخه فرانسوی افزوده شده بود. نخست، مقدمه‌ای از «وارن مونتگ» (Warren Montag) در کتاب گنجانده شده بود که به توضیحی در باب اسپینوزاپژوهی در جریان‌های چپ‌گرا و توضیح جایگاه اتین بالیبار می‌پردازد. دوم، فصل پنجمی به نسخه انگلیسی افزوده شد که حاصل یک درس‌گفتار از بالیبار است و در آن به جمع‌بندی مطالب فصول پیشین و بسط ایده‌ای پرداخته شده است که بالیبار از تفسیر اسپینوزا یعنی همان «ارتباطات» را ارائه کرده است. ترجمه انگلیسی کتاب با مقدمه سیزده‌صفحه‌ای از مونتگ و یادداشت دو صفحه‌ای مترجم انگلیسی در ۱۴۹ صفحه منتشر شد.

ترجمه فارسی کتاب را، تحت عنوان *اسپینوزا و سیاست*، انتشارات ققنوس با ترجمه فواد حبیبی و امین کرمی به سال ۱۳۹۷ برپایه ترجمه انگلیسی آن در ۲۴۸ صفحه منتشر کرد. ترجمه فارسی کتاب، افزون بر مقدمه وارن مونتگ، حاوی مقدمه‌ای از مترجمان فارسی است. طرح جلد نسخه فارسی کتاب *اسپینوزا و سیاست*، برخلاف نسخه‌های فرانسوی و انگلیسی آن، خلاقانه و گویاتر است. جلد کتاب به‌گونه‌ای طراحی شده است که تصویری نقاشی‌شده از اسپینوزا در پس‌زمینه‌ای نقاشی‌شده از شهری بندری در سده هفدهم، به‌احتمال زیاد در هلند، است که نمای اصلی شهر بندری تا پشت جلد امتداد یافته و رنگ

سبز و مشکی در جلد کتاب رنگ غالب است. عنوان کتاب با قلمی درشت در یک‌سوم پایینی جلد خوانا و گویاست و به‌ترتیب نام نویسنده و مترجم‌های فارسی با قلم‌های ریزتر قرار گرفته‌اند. در نیم‌صفحه بالایی پشت جلد، بر پس‌زمینه‌ای سبزرنگ، بریده‌ای از مقدمه مترجم‌های فارسی در حدود یک بند آمده است که به معرفی نویسنده کتاب می‌پردازد. کتاب *اسپینوزا و سیاست* حاوی پیش‌گفتار مترجم‌های فارسی، وارن موتاگ، و یادداشت کوتاه مترجم انگلیسی است. متن اصلی کتاب شامل دیباچه‌ای بسیار کوتاه، در حدود سه صفحه، و پنج فصل است. هر فصل نیز شامل چند بخش فرعی است. در انتهای کتاب نیز گاه‌شماری، نمایه، منابع برای مطالعه بیشتر، و واژه‌نامه انگلیسی به فارسی به چشم می‌خورد.

درباب ترجمه، می‌توان گفت که متن کتاب چندان روان و خوش‌خوان نیست و با وجود این که مترجم‌ها تمام سعی خود را کرده‌اند، ترجمه‌ای خوب از کار درنیامده است. جدای از این که بازبینی برخی عبارات‌های ترجمه‌شده لازم به نظر می‌رسد، ویرایش ادبی و دستوری لازم‌تر به نظر می‌رسد. در این جا به چند مورد می‌توان اشاره کرد. برای مثال:

۱. «طبق نظر اسپینوزا، آموزه کتاب مقدس، "هنگامی که از برخی دگرگونی‌های معین وابسته به وضعیت منفک گردد" امری ثابت و روشن بود» (بالیبار ۱۳۹۷: ۶۰). باتوجه به محتوای بحث، این جمله را می‌توان این‌گونه نوشت: «طبق نظر اسپینوزا، اگر آموزه کتاب مقدس از "عرضیات تاریخی" جدا شود، امری ثابت و روشن خواهد بود».

۲. «بااین‌همه، منطق "کم‌تر مستقیم" دیگری را نیز در متن می‌توان دید که در کار است» (همان: ۱۳۳). این جا «کم‌تر مستقیم» برای «less direct» انتخاب شده است که به‌نظر درون جمله ترجمه‌شده معنای موردنظر را نمی‌رساند. جمله را می‌توان این‌گونه بازنویسی کرد: «بااین‌همه، منطقی دیگر را نیز می‌توان در متن مشاهده کرد که "صراحت کم‌تری" دارد».

۳. مترجم‌ها «secret d'Etat یا arcana imperii» را به «دولت پنهان» (همان: ۲۳۱) ترجمه کرده‌اند که نادرست است. جالب این‌جاست که در مقدمه‌ای که نوشته‌اند، «secret d'Etat» را به «دولت پنهان‌کار» ترجمه کرده‌اند و در توضیح آن نوشته‌اند: «پنهان‌کاری دولتی و مخفی‌نگه‌داشتن واقعیت امور از انبوه خلق» (حبیبی و کرمی ۱۳۹۷: ۱۳). به‌دنبال پیدایش «حوزه عمومی (سیاسی)» در سده شانزدهم و تحول آن طی سده‌های هفدهم و هجدهم کنش‌گران سپهر عمومی در پی این بودند که حداقل از اصول و اهداف بنیادین کنش حاکمان آگاه شوند. حاکمان به هر طریقی از عمومی‌سازی اهدافی که در پس اعمالشان داشتند با استراتژی‌های گوناگون طفره می‌رفتند. برای توضیح چنین وضعیتی، این اصطلاح

باب شد (Weber 2020) و شکل فرانسوی شده آن «secret d'Etat» است. هرچند این اصطلاح لاتینی ریشه در گفته لوکرتیوس دارد که به «رمز و رموز حفظ قدرت» اشاره دارد، در نهایت می‌توان «اسرار دولت» را به‌عنوان معادل پیش‌نهاد داد.

۴. پیش‌نهاد می‌شود که عبارت «(که، به‌دید وی، فرداً انتزاعی است صرف)» (بالیار ۱۳۹۷: ۲۳۶) این‌گونه نوشته شود: «برای او فرداً کاملاً انتزاعی است».

۱,۵ نکته‌ای درباب ترجمه اصطلاح «conjunction»: اسپینوزا فیلسوف «اتصالی»؟

در پشت جلد، در حدود یک بند، از مقدمه مترجم‌ها برای معرفی کتاب قابل مشاهده است. با مطالعه همان یک بند، اولین چیزی که توجه مخاطب را جلب می‌کند این است: «تفسیر بالیبار واجد خصلت بررسی تفکر اسپینوزا در مقام فیلسوف و متفکر "اتصالی" (!؟) است...». اولین پرسشی که به ذهن خطور می‌کند این است که «فیلسوف اتصالی» چه کسی می‌تواند باشد؟ مطالعه مقدمه‌ای که مترجم‌ها نوشته‌اند، ابهام این «اتصال» را بیش‌تر می‌کند، چراکه چندین بار از «اتصال» و «اتصالی» استفاده کرده‌اند و یک بار داخل پرانتز «conjunction» را به‌عنوان واژه اصلی آورده‌اند که معادل «اتصال» را برای آن به‌کار می‌برند (کرمی و حبیبی ۱۳۹۷: ۸). وارن مونتگ نیز در پیش‌گفتار این کتاب چندبار از این اصطلاح استفاده کرده است، اما هم‌چنان پرسش پابرجاست، این «اتصال» چیست؟ اتصال به چه چیزی؟

مترجم‌ها، هنگامی که اصطلاح «conjunction» را در متن به‌کار برده‌اند، واژه «c» را جا انداخته‌اند و صورت درست آن «conjunction» است، هرچند می‌توان آن را اشتباه‌تایی تلقی کرد. معادل‌های فارسی که برای این اصطلاح در دسترس است: «اتصال، اقتران، اتحاد، هم‌زمانی، و...» که هم‌چنان مبهم است. فرهنگ آنلاین Merriam-Webster این اصطلاح را این‌گونه تعریف کرده است: «ترکیبی از شرایط یا روی دادهایی که موجب بحران می‌شوند» و مترادف‌هایی هم‌چون «بحران، بزنگاه، و اضطرار» را برای آن آورده است. Oxford Reference نیز این توضیح را آورده است: «اصطلاحی که توسط مارکسیست‌های ساختارگرا، لوئی آلتوسر، استفاده شده است که به وضعیت انضمامی سیاسی-اقتصادی و مخصوصاً روابط طبقاتی، در جامعه‌ای مشخص، و در نقطه‌ای خاص از زمان اشاره دارد (به وضعیت بحرانی تاریخی ویژه)». بالین‌وصف، می‌توان فهمید که «conjunction» دراصل

اصطلاحی فرانسوی است که آلتوسر آن را به‌کار برده است و بالیبار، در جایگاه دانشجوی آلتوسر، چه معنایی از آن مراد می‌کند. لذا، به‌جای «اتصال»، می‌توان معادل «وضعیت یا شرایط بحران» را پیش‌نهاد داد. تفصیل این بحث را در بخش ششم این نوشتار، ارزیابی روش‌شناختی، دنبال خواهیم کرد. در چند فقره، می‌توان جمله‌هایی را که مترجم‌ها از مونتگ ترجمه کرده‌اند، نقل و بازنویسی کرد تا به معنای دقیق این اصطلاح پی برد:

۱. «هرکدام از متون اصلی وی را باید به‌منزلهٔ مداخله‌ای در «اتصال» سیاسی و فلسفی مشخصی فهم کرد» (مونتگ ۱۳۹۷: ۱۷).

ترجمهٔ پیش‌نهادی: «هرکدام از متون اصلی وی را باید به‌منزلهٔ مداخله‌ای در «وضعیت ویژه» سیاسی و فلسفی مشخصی فهم کرد».

۲. «البته، صرفاً این آثار اسپینوزا نیست که باید به‌منزلهٔ آثاری هم‌زمان «اتصال» «ابدی» قرائت کنیم...» (همان: ۱۸).

ترجمهٔ پیش‌نهادی: «البته صرفاً این آثار اسپینوزا نیست که باید به‌منزلهٔ آثاری هم‌زمان «مربوط به وضعیت بحرانی معین» و «ابدی» قرائت کنیم...». مونتگ تلاش کرده است که هم‌زمان «موقتی یا وابسته‌بودن به وضعیتی تاریخی» و «فرا‌تاریخی و ابدی‌بودن» را کنار هم قرار دهد.

۳. «متن بالیبار واجد واقعیت «اتصال» خاص خویش است» (همان: ۱۹).

ترجمهٔ پیش‌نهادی: «متن بالیبار واجد واقعیت «وضعیت بحرانی» خاص خویش است».

۶. روش مطالعهٔ ایده‌ها: بحران و شرایط تاریخی

در این بخش، مبحث پیشین دربارهٔ اصطلاح «conjuncture» را، که مبنای روش بالیبار است، از زاویه‌ای دیگر مورد‌بحث قرار می‌دهیم تا نشان دهیم که معادل «اتصال» نه‌تنها نارساست، بلکه اساساً اشتباه است و می‌تواند خللی اساسی در فهم متن مورد‌نظر ایجاد کند. این بحث را می‌توان با اشاره به رویکرد بالیبار در بررسی اندیشهٔ اسپینوزا روشن کرد. آنچه «وضعیت بحران» به‌عنوان معادل برای فهم «conjuncture» پیش‌نهاد می‌کنیم در دو چیز ریشه دارد: ۱. رویکرد بالیبار و توضیح‌هایی که در فصل نخست کتاب *اسپینوزا و سیاست* برای خوانش اندیشهٔ اسپینوزا مطرح کرده است، ۲. توضیح مونتگ در پیش‌گفتار کتاب.

بالیبار، در فصل نخست کتاب *اسپینوزا و سیاست*، برای توضیح این‌که اسپینوزا رساله الهیاتی-سیاسی را در چه شرایط تاریخی و با چه هدفی نگاشته است، می‌نویسد:

سراسر متن رساله الهیاتی-سیاسی را اوضاع و احوالی شکل می‌دهد که در آن نوشته شد. این اثر را نمی‌توان به‌منزله کاری خواند که فقط در یک ساحت، (آن‌هم) ساحت "نظریه ناب"، وجود دارد. رساله مزبور هم‌چنین مداخله اسپینوزا در مناقشه‌ای الهیاتی است که در جامعه زمان وی شکاف انداخته بود (بالیبار ۱۳۹۷: ۴۸).

از همین روست که بالیبار مدعی می‌شود که می‌خواهد به بازسازی شیوه‌ای دست بزند که قلمروهای مختلف (فلسفه، سیاست، الهیات، و دین) خودشان را بر اسپینوزا عرضه می‌دارند (همان: ۵۱). بر همین اساس، وارن مونتگ با طرح این‌که بالیبار به‌درستی گفته است که هرکدام از متون اسپینوزا «را باید به‌منزله مداخله‌ای در وضعیت ویژه سیاسی و فلسفی مشخصی فهم کرد»، فلسفه اسپینوزا را «حتی در نظرورزانه‌ترین اظهارات آن متشکل از واکنش‌هایی به الزامات و احکام سیاسی معین» و گره‌خوردن آن «به شرایط تاریخی مشخص» می‌داند، هرچند مونتگ از این ادعا فراتر می‌رود و می‌نویسد:

البته، صرفاً این آثار اسپینوزا نیست که باید به‌منزله آثاری هم‌زمان "مربوط به وضعیت بحرانی معین" و "ابدی" قرائت کنیم... بلکه آثار بالیبار را نیز باید این‌گونه قرائت کرد، زیرا با بذل توجه دقیق به نص صریح متون لاتین اسپینوزا... و نیز به پیچیدگی‌های قدرت و سیاست در دوره باروک در هلند اواخر قرن هفدهم، غفلت از این امر آسان می‌نماید که متن بالیبار مربوط به واقعیت وضعیت بحرانی خاص خویش است. اثر حاضر را نمی‌توان صرفاً به‌منزله شرحی بر اسپینوزا فهم کرد، بلکه هم‌چنین این اثر مداخله‌ای است در میدانی تاریخی که بدان تعلق دارد (مونتگ ۱۳۹۷: ۱۹).

اما چه چیزی در این خوانش و رویکرد بالیبار در حوزه تاریخ اندیشه نوآرانه و بدیع است؟ به‌عبارتی، پیش‌تر روش‌هایی برای فهم ایده‌ها، با توجه به وضعیت بحرانی مشخص هر متفکری، مطرح شده بود. برای مثال، «بر مبنای روایت‌ها و تحلیل‌های بحران‌ها، بحران‌های اجتماعی ذاتی تاریخ اروپای جدید» (KJear and Olsen 2016: p-xi) است. شرایط یا وضعیت بحران اندیشمندان مدرن را به اندیشیدن به بحران‌های زمانه خویش وادار می‌کند:

تقریباً تمامی فلاسفه بزرگ بیش و پیش از هر چیزی فلاسفه‌ای سیاسی بوده‌اند، اذهانی که به‌سبب بحران‌های خاصی در نظام سیاسی مملکتشان به ژرفای خود فرو رفته و

شکل‌گیری ایده‌ها در بحران: نقد کتاب اسپینوزا و سیاست (بهنام جودی) ۹۳

دل‌مشغول این پرسش بوده‌اند که چگونه راه‌حلی پایدار برای بی‌نظمی اطرافشان بیابند (فریدریش ۱۳۹۶: ۲۶-۲۷).

چگونگی روند «نظریه‌پردازی» توسط نظریه‌پردازان را اسپریگنز به چهار مرحله تقسیم کرده است: «۱. بحران و مشاهده بی‌نظمی، ۲. تشخیص درد، ۳. نظم و خیال، بازسازی جامعه، ۴. راه درمان» (اسپریگنز ۱۳۹۲: ۴۱). این الگو را می‌توان تقریباً به کلیت اندیشه مدرن و نظریه‌پردازان آن بسط داد. از چنین روندی، وضعیت بحران و نظریه‌پردازی، می‌توان نتایجی درباره اندیشه مدرن گرفت که ما آن را «بحران‌اندیشی» می‌نامیم.

در این جا می‌توان به شیوه بازسازی وضعیت تاریخی و بحرانی سده هفدهم، که بالیبار برای فهم چگونگی شکل‌گیری اندیشه اسپینوزا مطرح می‌کند، اشاره کرد تا نوآوری او را مشخص کرد، به گونه‌ای که بالیبار به جریان‌های فکری، سیاسی، اقتصادی، و دینی نظر دارد که در یک شرایط تاریخی حساس یا وضعیت بحران موجب مداخله نظریه‌پرداز در آن وضعیت و ارائه ایده‌ای برای عبور از بحران می‌کند. برای مثال، درباب اسپینوزا، بالیبار بحث خود را با بررسی تناقضات جمهوری هلند در قالب چند بحران آغاز می‌کند. مطابق توضیح بالیبار، هلند تقریباً بعد از شورش «خاوزن» در سال ۱۵۶۵ به‌طور مستمر در وضعیت جنگ قرار می‌گیرد:

پویایی توسعه بازرگانی و تجاری، بر مبنای تحکیم حقوق انحصاری هم در بازارها و هم در مستعمرات، خودبه‌خود به ایجاد قسمی وضعیت دائمی جنگ منجر شده بود. ایالات هلند، به‌رغم توان‌مندی ناوگان دریایی‌شان، چندین بار موردهجوم قرار گرفته و به‌تصرف درآمده بودند. هر بار که این حوادث اتفاق می‌افتاد، موضوع تأسیس یک دولت-ملت واقعی مجدداً در دستورکار قرار می‌گرفت. (اما) هرکدام از ایالات از طریق جنگ استقلال میزان زیادی از خودمختاری را به‌دست آورده بودند. هم در امور خارجی و هم در امور داخلی مجادله بین دو خط‌مشی متعارض در جریان بود؛ خط‌مشی‌هایی که دو گروه رقیب درون نخبگان حاکم از آن حمایت می‌کردند (بالیبار ۱۳۹۷: ۶۸).

گروه نخست شاخه‌ای از خاندان اصلی سلطنتی اورانژ-ناساو در اروپا بودند که در چند کشور عمدتاً پروسی زندگی می‌کردند و شاخه‌ای از آن خاندان سلطنتی در حوزه ولایات متحده بودند که هلند نام گرفت و «از تبار کنت‌های اولیه کشور از دیرباز هم فرمان‌دهی ارتش و هم وظیفه اجرایی «فرمان‌داری» را در ید خویش داشتند». گروه دوم «گروهی از

«نایب‌السلطنه‌های» بورژوا بودند که مسئولیت اداره شهرها و مدیریت مالیه عمومی را برعهده داشتند» (همان: ۶۸-۶۹). به لحاظ خاستگاه اجتماعی و طبقاتی، هم نایب‌السلطنه‌ها و هم اورانژیست‌ها از میان نخبگانی سر برمی‌آوردند که جنگ استقلال ملی را هدایت کرده بودند. از آن‌جا که گروه‌های مختلف پشت سر ایشان صف کشیده بودند، می‌توان آن‌ها را به منزله نمایندگان منافع طبقات مختلف توصیف کرد که به تدریج این دو گروه از طبقات مختلف جدا و به بورژوا تبدیل می‌شوند، اما بحران درونی هلند بحرانی دینی و سیاسی بود؛ «امری که مسئله حیاتی مابین کلیسا و دولت را پیش می‌کشید». نکته اصلی این‌جاست که، از نظر بالیبار، «تقسیم‌بندی کلوئیسیم هلند به دو شاخه... عامل بیش‌تعیین‌یافتگی طبیعت تعارض اجتماعی و هویت "احزاب سیاسی" در سراسر این دوره به‌شمار می‌رفت» (همان: ۶۸-۶۹، ۷۱).

تعارض میان این دو گروه سه بحران عمده را در طول سده هفدهم در هلند شکل می‌دهد: ۱. بحران سال ۱۶۱۹، ۲. تلاش خاندان سلطنتی برای احیای سلطنت و شکست آن طی ۱۶۵۰ تا ۱۶۵۴، ۳. شورش علیه نایب‌السلطنه‌ها در سال ۱۶۷۲ (همان: ۶۹). بحران سوم خود را در سال ۱۶۷۲ نشان می‌دهد و موجب برهم‌خوردن، به لحاظ ذهنی، زندگی آرام اسپینوزا می‌شود. این بحران زمانی آغاز شد که «از دهه ۱۶۶۰ به بعد حزب اورانژ تحت رهبری ویلیام سوم جوان، پادشاه آینده انگلستان، به‌طور منظم درصدد تضعیف قدرت نایب‌السلطنه‌ها بود». تا این‌که در سال ۱۶۷۲، «آشوب و بلوا و قیام مردمی» با تهاجم فرانسه مصادف می‌شود. نتیجه این بحران با کشته‌شدن یوهان دِ ویت توسط انبوه جمعیت و اعاده «منصب فرمان‌دار با قدرت‌هایی جدید و گسترده‌تر» بود. این دسته‌بندی‌ها اسپینوزا را «درون فضای بی‌واسطه مرتبط با حزب نایب‌السلطنه‌ها وارد ساخت. حتی، از برخی جهات، به‌نظر می‌رسد که وی "مشاور" غیررسمی یوهان دِ ویت به‌شمار می‌رفته است» (همان: ۶۹، ۷۸). باتوجه به مطالب ذکرشده، می‌توان گفت که نوآوری بالیبار برای خوانش متون و اندیشه‌ها در بازسازی وضعیت تاریخی و بحرانی نهفته است که ایده‌ها در آن مطرح شده‌اند:

اثر بالیبار، بیش از هر اثر پیشین دیگری در این باره، حاکی از انکار جداسازی جهان درونی متون از تاریخ به‌منزله قسمی امر بیرونی است، تو گویی، آن‌ها در مجموع قسمی "پادشاهی در درون پادشاهی" را برپا کرده باشند. در عوض، وی قسمی پیوستگی را مابین نوشتار و تاریخ مطرح می‌کند و نوشتار را به‌منزله امتدادی بر تاریخ در نظر می‌گیرد. جداکردن طبیعت/ تاریخ (زیرا طبیعت، بسی به‌دور از آن‌که امر ثابت دائماً

تکرار شونده‌ای باشد کاملاً تاریخی است، درست همان‌طور که تاریخ، یعنی تاریخ انسانی، بخشی از طبیعتی است که به‌منزله فراشدی بدون سوژه یا غایات تلقی شده) از جهان ایده‌ها، حتی اگر صرفاً با هدف ثبت تناظرهای میان آن‌ها باشد، دقیقاً وضع دوباره دوگانگی‌ای خواهد بود که اسپینوزا چنان به تفصیل نقد می‌کند. بالیبار مجبور می‌شود با جزئیاتی بسیار بیش‌تر از مفسران پیشین تعارضات و تناقضات جمهوری هلند را در نیمه دوم قرن هفدهم تقریر کند، زیرا این‌ها همان تناقضاتی‌اند که پروژه فلسفی اسپینوزا را، حتی در «متافیزیکی»‌ترین نسخه‌اش، فرم و الهام بخشیده‌اند (مونتاگ ۱۳۹۷: ۲۹).

۷. نتیجه‌گیری

اندیشه اسپینوزا را می‌توان یکی از جریان‌های اصلی اندیشه مدرن در نظر گرفت که تا به امروز امتداد یافته است. شناخت و بازاندیشی ایده‌های اسپینوزا در فضای فکری ایرانی، با وجود این که تقریباً همه آثار او به فارسی ترجمه شده است و تفاسیری هم بر آن در دسترس است، بیش‌تر از گذشته ضروری به نظر می‌رسد. پیش‌تر، روایت‌ها و تفاسیری که از اسپینوزا در دست بود، با توجه به انبوه مقاله‌ها و پایان‌نامه‌هایی که منتشر شده است، حوزه فلسفه و سیاست را در اندیشه اسپینوزا منفک از یک‌دیگر تلقی و روایت کرده‌اند. کتاب *اسپینوزا و سیاست* ایتین بالیبار، در فضای فکری ما، خوانشی خلاف آمد عادت را عرضه می‌کند و فلسفه و سیاست در اندیشه اسپینوزا را نه تنها منفک نمی‌داند، بلکه با خوانشی دقیق و منسجم، اساساً فلسفه اسپینوزا را سیاسی می‌داند. از بالیبار و روایت او از اندیشه اسپینوزا دو چیز می‌توان آموخت و آن را مورد تأمل قرار داد:

۱. رویکرد بالیبار در خوانش متون و ایده‌ها، که آن‌ها را درون زمینه تاریخی‌شان قرار می‌دهد و به بازسازی «وضعیت بحران»، اعم از سیاسی، اقتصادی، دینی، و فلسفی، می‌پردازد تا نشان دهد که ایده‌ها چگونه در آن وضعیت حساس و در بزنگاه‌های تاریخی ارائه می‌شوند، می‌تواند برای تاریخ‌نگاران اندیشه در ایران، که درباره ایران یا اروپا می‌نویسند، کارگشا باشد و نتایج آن بسیار بدیع و نوآورانه خواهد بود.

۲. تفسیری که بالیبار از اندیشه اسپینوزا ارائه می‌دهد و نتایجی ویژه می‌گیرد بسیار مهم است. وجه اول تفسیر او تأکید بر وحدت فلسفه و سیاست در اندیشه اسپینوزاست، اما وجه دوم، که با تکیه بر *رساله اخلاق* مفهوم «ارتباطات» را ارائه می‌کند، اهمیت و بدایتی دوچندان دارد.

کتاب *اسپینوزا و سیاست* جزء تفاسیر اصیل و معتبر از اندیشه اسپینوزا برای رشته‌های علوم سیاسی، الهیات، و فلسفه است و از کتاب‌های «تخصصی» این حوزه است که به‌عنوان کتاب مکمل درسی برای مقطع دکتری مناسب به‌نظر می‌رسد. می‌توان از روش و رویکرد بالیبار و تأکید او بر وحدت فلسفه و سیاست در اندیشه اسپینوزا بهره‌های فراوان برد. وجه دوم تفسیر بالیبار، همان‌طور که توسکانو نیز تأکید کرده است، از زمان خود بالیبار، یعنی اندیشه اروپایی، نیز جلوتر است. این ویژگی به‌سادگی می‌تواند در فضای فکری ایرانی به ایده‌هایی ایدئولوژیک تبدیل شود. لذا، در این نوشتار تلاش ما معطوف به معرفی کتاب *اسپینوزا و سیاست* از ره‌گذر رویکرد ویژه بالیبار به خوانش متن‌ها و ایده‌ها بود که به خطاهای مترجم‌ها نیز اشاره کردیم.

کتاب‌نامه

- اسپریگنز، توماس (۱۳۹۲)، *فهم نظریه‌های سیاسی*، ترجمه فرهنگ رجایی، تهران: آگه.
- اسپینوزا، باروخ (۱۳۹۲)، *رساله سیاسی*، ترجمه پیمان غلامی و ایمان گنجی، تهران: روزبهان.
- بالیبار، اتین (۱۳۹۷)، *اسپینوزا و سیاست*، ترجمه فؤاد حبیبی و امین کرمی، تهران: ققنوس.
- توسکانو، آلبرتو (۱۳۹۸)، «پولیتیک اسپینوزیسم - ترکیب و ارتباط»، ترجمه امیر قاجارگر، بازیابی در: <https://www.cgie.org.ir/fa/news/220546>.
- جهان‌گیری، محسن (۱۳۷۶)، *مقدمه‌بر: اخلاق، اسپینوزا، تهران: مرکز نشر دانشگاهی*.
- طباطبایی، جواد (۱۳۹۳)، *تاریخ اندیشه سیاسی جدید در اروپا؛ از نوزایش تا انقلاب فرانسه ۱۵۰۰-۱۷۱۹*، دفتر سوم: *نظام‌های نوآئین در اندیشه سیاسی*، تهران: مینوی خرد.
- فریدریش، کارل (۱۳۹۴)، *مقدمه‌بر: گفتاری درباره اقتصاد سیاسی*، ژان ژاک روسو، ترجمه سیدمهدی یوسفی، تهران: روزبهان.
- مونتاگ، وارن (۱۳۹۷)، *مقدمه‌بر: اسپینوزا و سیاست*، اتین بالیبار، ترجمه فؤاد حبیبی و امین کرمی، تهران: ققنوس.
- نجف‌زاده، رضا (۱۳۹۲)، «چرخش اسپینوزایی در فلسفه سیاسی فرانسوی»، فصل‌نامه *ره‌یافت‌های سیاسی و بین‌المللی*، س ۵، ش ۳۶.

Balibar, E. (1985), *Spinoza et la Politique*, France: Presses Universitaires de France.

Balibar, E. (1998), *Spinoza and Politics*, London: Verso.

<<http://www.merriam-webster.com/dictionary/conjuncture>>.

<<http://www.oxfordreference.com/view/10.1093/oi/authority.20110803095632419>>.

- Kochin, M. S. (2001), "Review Spinoza Our Contemporary", *The Review of Politics*, vol. 63, no. 1.
- Livingston, J. (2005), *Spinoza's Theory of Political Crisis*, A Thesis Submitted to The School of Graduate Studies in Partial Fulfilment of The Requirements for the Degree Master of Art, Mac Master University.
- Poul F. KJear and N. Olsen (eds.) (2016), *Critical Theories of Crisis in Europe from Weimar to the Euro*, London, New York: Rowman & Littlefield International.
- Reid, D. (2008), "Etienne Balibar: Algeria, Althusser, and Altereuropeenisation", *South Central Review*, vol. 25, no. 3.
- Spinoza, Benedict De (2007), *Theological-Political Treatise*, J. Isarel (ed.), M. Silverthron and J. Isarel (trnas.), Camebridge University Press.
- Turnbull, N. (2010), "On 'Left Spinozism'": <<https://www.telospress.com/on-left-spinozism>>.
- Weber, W. E. J., "Arcana imperii", in: *Encyclopedia of Early Modern History Online*, G. Dunphy and A. Gow (eds. English Edition), Original German Edition: Enzyklopädie der Neuzeit. Im Auftrag des Kulturwissenschaftlichen Instituts (Essen) und in Verbindung mit den Fachherausgebern Herausgegeben von Friedrich Jaeger. Copyright © J.B. Metzlersche Verlagsbuchhandlung und Carl Ernst Poeschel Verlag GmbH 2005–2012. Consulted Online on 31 January 2020: <http://dx.doi.org/10.1163/2352-0272_emho_SIM_017056>.

